

گفتگو با بیلی وایلدِر

گلی امامی



نمی‌دانم خوانندگان مجلهٔ وزین و تخصصی «مترجم» تا چه اندازه با فیلم و سینما اخت هستند و چه اندازه فرایند ترجمه یک کتاب کاملاً سینمایی می‌تواند برایشان جذاب باشد. به هر حال چون این هم شاخه‌ای است از کل بدنه ترجمه شاید چندان نا مرتبط نباشد، به خصوص که پروندهٔ این شماره مجله به این شاخه از ترجمه اختصاص دارد.

شخصاً خوره فیلم دیدن هستم. می‌گویم فیلم دیدن تا سینما رفتن. چون از زمانی که به برکت فن‌آوری‌های جدید، می‌توانیم جدیدترین فیلم‌ها را به راحتی در خانه و روی مبل اتاقمان تماشا کنیم، رفتن به سینما، با وجود لطف و امتیازات خاص خودش، به هزار دلیل از سرمان افتاده. اکنون در مدت زمانی که برای رفتن به سینما و برگشتن صرف می‌کنیم به راحتی می‌توانیم دو و یا گاه سه فیلم بلند را در خانه تماشا کنیم و هر وقت هم دلمان خواست برخیزیم و هر کاری مایل هستیم انجام دهیم.

فراغوش نکنم که برای مجله مترجم می‌نویسم نه مجله فیلم. به هر حال پیش از ترجمه کتاب «گفتگو با بیلی وایلدِر» کتاب فیلمنامهٔ بلند «شش صحنه از یک ازدواج» (اثر اینگمار برگمن/ پیام) و کتاب فنی سینمایی «کارگردانی فیلم» (اثر اریک شرمن/سروش) و ده‌ها مقاله و نقد سینمایی، فیلمنامه و زیرنویس فیلم ترجمه کرده بودم. اما پیشنهاد ترجمه این کتاب از طرف آقای یراقچی از نشر پنجره و خواندنش لذت دیگری به من داد و با شوقی دیگر دست به کار ترجمهٔ آن شدم. علتش بیش و پیش از هر چیز ارادتی بود که به بیلی وایلدِر داشتم.

این ارادت را سال‌ها پیش و بعد از دیدن فیلم «عشق در بعد از ظهر» ساختهٔ این هنرمند اتریشی-آمریکایی، پیدا کرده بودم. از آن پس تمام آثار او را دیدم که جز تک و توک فیلم‌هایش، همه را به شدت دوست داشتم، و هنوز که هنوز است دیدن چند بارهٔ آنها سنگینی ابرهای سیاهی را که بالای سرم می‌چرخند سبک می‌کند. (دیدن فیلم‌هایی مثل «آپارتمان»، «بعضی‌ها داغشو دوست دارن»، «سابرینا»، «ایرما خوشگله»، «سان ست بولووار» و البته «عشق در بعد از ظهر» را به همه کسانی که دچار این افسردگی‌ها می‌شوند پیشنهاد می‌کنم.) پس

ترجمه گفتگوی طولانی یک کارگردان جوان و هنرمند امریکایی که ظاهراً او هم مثل من به استاد ارادت داشته و با دیدی جدیدتر و نگاهی تازه‌تر با او به گفتگو نشستیم بود، می‌توانست به شدت جذاب باشد، و بود.

و به این ترتیب بود که خواندن و ترجمه کتاب به یکی از لذت‌های حرفه‌ای من تبدیل شد. اصولاً به عنوان یک اصل فقط کتابی را ترجمه می‌کنم که از خواندنش کیف می‌کنم ولی این کتاب علاوه بر لذت خواندن نه تنها سرشار از اطلاعات مفیدی در باره فیلم‌های محبوبم بود، بلکه با طنز خاصی تدوین شده بود که از ویژگی‌های بارز فیلم‌های وایلد است، و لاجرم جذابیت کار را چند برابر می‌کرد.

از آنجا که متن کتاب حاصل ساعت‌ها مصاحبه و گفتگوی حضوری است لحن آن لحن گفتگویی دوستانه است، من هم کوشیدم در برگردان همچنان لحن گفتگو را حفظ کنم. کتاب ده سال پیش ترجمه و منتشر شد (اخیراً چاپ دوم آن منتشر شده). در آن زمان هنوز به نثر شکسته محاوره‌ای اعتقاد نداشتیم. هر چند هنوز هم ندارم ولی اکنون به این نتیجه رسیده‌ام که در موارد خاصی لحن محاوره‌ای بهتر پاسخگو است هر چند یک دست نوشتن فارسی شکسته همیشه دشوار است. کمتر دو نفری با لحنی یکسان گفتگو می‌کنند لاجرم یکسان نوشتن آن نیز چندان آسان نیست. در باز خوانی مجدد کتاب احساس می‌کنم شکستن گفتگوها می‌توانست به روان‌تر کردن و آسان فهمی متن و نیز انتقال شیطنت‌های کلامی وایلد کمک بیشتری کند.

اگر کسی به فیلم و سینما علاقه‌ای ندارد، توصیه نمی‌کنم کتاب مربوط به این هنر را ترجمه کند. واقعیت این است که مترجم باید متنی را ترجمه کند که با آن ارتباط عاطفی برقرار می‌کند. ترجمه‌های دلنشین بیشتر اوقات، ترجمه‌هایی هستند که مترجم با علاقه و عشق به موضوع (و البته احاطه به زبان مبدأ و مقصد) آن را برگردانده.

در مورد ترجمه مطالب سینمایی به جز اصطلاحات فنی و رایج حرفه، دشواری کار مترجم همیشه در ترجمه عنوان فیلم‌هاست. همه ما ماجرای ترجمه عنوان فیلم *The Seventh Seal* اینگمار برگمن را به یاد می‌آوریم که مترجم ظاهراً فیلم را ندیده بود. برای ترجمه عنوان فیلم مترجم باید حتماً فیلم را دیده باشد (همان‌گونه که برای ترجمه زیرنویس یک فیلم هم نمی‌توان فقط به متن گفتگوها اکتفا کرد) در غیر این صورت ممکن است با ترجمه تحت‌اللفظی عنوان مرتکب خطای فاحشی بشویم. حتی اگر نخواهیم عنوان را عیناً ترجمه کنیم دیدن فیلم برای ترجمه متن و عنوان حرف اول را می‌زند.

مترجم شماره ۴۹، بهار و تابستان ۸۸ ♦ ۱۱۳

در مورد ترجمه این کتاب تنها می‌توانم بگویم که تجربه شیرین و بسیار مطبوعی بود. به نسبت حجم‌اش سریع‌ترین کتابی بود که ترجمه کردم. و ساعت‌های طولانی‌ای که پشت کامپیوتر می‌نشستم مثل برق می‌گذشت، و فقط کارهای لاجرم خانه و ادارم می‌کرد به اجبار دست از کار بکشم. این لذت را مدیون آقای یراقچی (مدیر نشر پنجره) هستم که چون خود او هم علاقه خاصی به فیلم و سینما دارد، با سلیقه چشمگیری کتاب را شخصاً صفحه‌آرایی کرد، و فکر می‌کنم هر کسی کتاب را در دست بگیرد ابتدا آن را تورق می‌کند و مانند یک فیلم تماشا می‌کند و بعد به خواندنش می‌پردازد.

شاید به عنوان کلام آخر بد نباشد اشاره کنم که نسخه‌ای از ترجمه کتاب را به دست آقای کمرون کرو (تدوین کننده کتاب) رساندم (و البته پس از پوزشخواهی فراوان از این که به علت عضو نبودن ایران در معاهده بین‌المللی کاپی رایت بدون آگاهی او به این کار دست یازیده‌ام). متأسفانه در همین ایام بیلی وایلد از جهان رخت بر بست. اما نامه آقای کرو بسیار دلگرم کننده بود. نوشت، «از دیدن کتاب خوشحال شده، و اگر پیرمرد هنوز زنده بود، از دیدن گفتگوش به زبان فارسی به وجد می‌آمد.» ☺